

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از: و. آئیژ

افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی

از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی

از تجاوز خونین تا نمایش مسخره

در صفحات قبل توضیح کردیم که امریکا به منظور انتقال بحرانهای اقتصادی دست تجاوز به کشورهای دیگر میزند تا هم بحران را به بیرون منتقل کند و هم باغارت منابع دیگران به اشتهای سیری ناپذیر باند های سرمایه خودی پاسخ دهد و منابع سود آور بیشتری در دسترس شان قرار دهد.

با آمار نشان دادیم که بحران اقتصادی امریکا در حد بحران بزرگ سالهای ۱۹۳۲ م است. و درآمد شرکت های بزرگ سقوط غیر قابل کنترولی در حد ۴۴ درصد در سال را نشان میدهد و خطر آن می رود که ازین هم بیشتر شود. حکومت امریکا که نماینده این شرکت های بزرگ است می بایست به نحوی سرمایه را ازین بحران بیرون آورد، راههای قانونی و سفته بازی و غیره پاسخگوی رفع بحرانی بدین بزرگی نیست. ماکیاولیسم سرمایه هم که به کاربرد هر وسیله ای را در جهت رسیدن به سود، برای سرمایه مجاز میدانند. لذا سرمایه سالاران مثل همیشه آشامیدن خون دیگران را وسیله ارضای خود قرار میدهند و جنگ را بهترین وسیله برمیگزینند.

در مقطعی از زمان این قرعه فال به نام افغانستان مظلوم میخورد که همه چیزش را به تاراج برده اند. بهانه یورش به این سرزمین هم وجود بن لادن در آن است. همان بن لادنی که خودشان ساخته اند و شب و روزش با نمایندگان ISI پاکستان و CIA امریکا سپری میشود.

گزارشاتی پخش شد که قبل از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ م یعنی قبل از حمله به برجهای World Trade Center در نیویارک، رژیم بوش فیصله کرده بود که در اکتوبر ۲۰۰۱ به افغانستان حمله و آنرا اشغال کند. به اساس

این گزارشات حادثه ۱۱ سپتامبر هیچ ارتباط مستقیمی به اشغال افغانستان ندارد. چه این حادثه اتفاق می افتاد و چه نمی افتاد امریکائی ها تصمیم شانرا به اشغال افغانستان گرفته بودند، عامل اشغال افغانستان بحران بزرگ امریکا است که قبلاً توضیح دادیم و بی صاحب بودن افغانستان با آن موقعیت جیوپولیتیکی آن. حادثه ۱۱ سپتامبر آنرا رنگ و روغن توجیه پذیری داد و امریکائی ها از آن بهره اعظمی گرفتند. دراینکه حادثه آفرین ۱۱ سپتامبر نیز خود سرمایه است مدارکی منتشر شد که فوراً جلو تکثیر آنرا گرفتند. مثلاً درخبر گزارى ها اشاره شد که دست موساد اسرائیل را در عقب این حادثه میتوان دید و دلایلی که ارائه میشد این بود که در همان روز حادثه یعنی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در حدود ۳۰۰۰ نفر کارمند یهود شاغل در World Trade Center غیر حاضر بودند، یعنی همان روز از ۳۰۰۰ نفر کارمند یهود یکی هم سرکارش نیامده بود. مطبوعات این مسأله را دلیل بر دست داشتن موساد یا سازمان جاسوسی اسرائیل درین حادثه میدانستند که قبل از وقوع به کارمندان یهود گوشزد شده که درین تاریخ به سر کار شان نروند. مسأله دیگری که در همان روزها زمزمه میشد این بود که ساختمانهای World Trade Center را سرمایه داران عرب خریداری کرده بودند و اسرائیل برای ضربه زدن به اعراب به چنین اقدامی متوسل شده است. حال اینها حقیقت داشته باشد یا نداشته باشد، ولی يك چیز روشن است و آن اینکه نیروهای امنیتی امریکا F B I CIA مشترکاً از تحقیق قضیه طفره رفتند، جالب اینکه هنوز کوچکترین مدرکی از قضیه به دست کسی نیافتاده بود، یعنی فقط با شنیدن حادثه، CIA اتهام آنرا به القاعده زد و بوش هم بر همان مبنا اسلام بنیادگرا را دشمن خطاب کرده و اعلام جنگ صلیبی کرد یعنی جنگ عیسویت علیه اسلام و کلیه جهان غیر اسلام را به کمک فرا خواند. از آن به بعد خود را رئیس جمهور جنگ (War President) و کابینه اش را کابینه ای جنگی خواند و همه شاهدیم که سه سال بقیه حکومت آن فقط در جنگ و خونریزی مردم بیگناه افغانستان و عراق و چپاول و غارت هستی ملت‌های جهان گذشته است. این عربده جوئی جنگی و عطش خونریزی بوش و یارانش مثل دیک چینى، رامسفلد، پاول، رایز و غیره به حدی است که برخی از اروپائی ها را به وحشت انداخت و از دوست قلدر شان ترسانند. هم اکنون بوش در سطح جهان به انزوا است و فقط با زور اسلحه اش تکتازی و براندازی و خونریزی میکند، و برآنست تا آقائی امپریالیسم امریکا را برکل جهان به زور تحمیل کند و این سترانتری جهانی سازی سرمایه است.

برگردیم به مسأله خود مان، تجاوز به افغانستان طبق پلانی که قبل از ۱۱ سپتامبر طرح شده بود، در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ م آغاز شد و کشور ویران شده ما زیر بمباردمان وحشیانه موشک های رنگارنگ از پایگاههای دریائی امریکا درخلیج فارس و بحر هند قرار گرفت و هواپیما های جنگی رنگارنگ به خصوص B۵۲ نیز از میدانهای نظامی پاکستان، ازبکستان و عرشه های کشتی های نظامی به پرواز آمده و برسرزمین نیمه ویران ما انواع بمب های آتشنا و حتی با مواد اتمی را فروریختند. هزاران انسان بیگناه وطن مارا به خون کشیدند و چند تا پُل و پُلچک و ساختمان با قیمانده از هجوم شورویها، جهادیهها و طالبان را هم امریکائیها ویران کردند، محیط زیست را برای سالها آلوده ساختند که گویا بن لادن را به دست آوردند. در همان آوان بمباردمان افغانستان، هواپیماهای نظامی پاکستان به مناطق مختلف افغانستان به مشوره امریکا پرواز میکردند و هرکس را که میخواستند به پاکستان منتقل میکردند، من جمله بن لادن را.

باری زمزمه هائی راه افتاد که به قول يك ژورنالیست در همان زمانی که امریکائی ها مناطق “تورا بورا” را گویا در جستجوی بن لادن بمباردمان میکردند، بن لادن در يك بیمارستان پاکستان بستری بوده و با نمایندگان CIA مذاکراتی داشته است. اگر این گزارشات حقیقت داشته باشد، انسان میتواند به عمق طینت امریکا و پاکستان پی ببرد که چه صحنه سازی های مسخره و عملکرد وحشیانه ای را پی گرفته اند.

در هر حال امریکائی ها افغانستان را به آتش و مردم آنرا به خون کشیده اند تا رژیم پوشالی خودساخته طالبانی شانرا که از آن هیولائی بی یال و دم ساخته بودند به کنار زنند و با ژست دیگری جهت اعمال اغراض و اهداف شان وارد صحنه شوند.

این عمل برای هزارمین بار ثابت کرد که هیچ حاکمیت وابسته ای تحت هر نامی که به دست اجانب بر جامعه اعمال شود، به حکمرانان دست نشانده بقائی ندارد. این اصل در افغانستان ظرف دو دهه سه مرتبه تکرار شد. خلقی - پرچمیها و جهادی ها به بازوی اجانب به کشور ما به حاکمیت رسیدند و به دست اجانب چون آشغال به زباله دان افتادند، اینک رژیم پوشالی طالبان نیز به همان سرنوشت مبتلا شد؛ آنهائیکه باز هم از طریق وابستگی هوای رسیدن به قدرت به سردارند ازین تجربه تاریخ و گذشت روزگار اگر نیاموزند دیگر هیچ آموزگاری نمیتواند به آنها بیاموزاند.

آری! امریکائی ها رژیم پوشالی طالبی خود را سقوط دادند، ولی بن لادن را نگرفتند. هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که علیرغم پیوند نزدیک ISI پاکستان با بن لادن و طالبان و در صورت موافقت پاکستان به دستگیری بن لادن، باز هم امریکائی ها موفق نشدند او و ملا عمر را دستگیر کنند. این معما است، چون همه میدانند که ملا عمر و بن لادن هیچ چیز، هیچ جا و هیچ پناه گاهی پنهان از ISI پاکستان نداشتند. همه امکانات شانرا ISI تهیه کرده بود و در ساختن تمام پناه گاهای شان مامورین ISI دخالت داشتند. پاکستانی ها همراه، همسو و بهترین وسیله رساندن کمک های جهانی، به ویژه کمکهای امریکا به بن لادن بودند. مدارس دینی پاکستان بهترین منبع تغذیه و تأمین پرسونل برای بن لادن و طالبان بوده و هست. حتی زمانیکه بن لادن در اختلاف با جناح دیگر سرمایه یعنی شهزادگان سعودی قرار گرفت، باز هم با ISI و جمیعت العلمای پاکستان که در دولت از نقش قابل توجهی برخوردار بود، ارتباط نزدیک داشت. آنها از همه اسرار بن لادن و پایگاه هایش اطلاع کامل داشتند. چگونه میتوان پذیرفت که اگر امریکائی ها میخواستند، باز هم نمیتوانستند بن لادن را دستگیر کنند. قبول این چنین چیزی برای کسانی که از مناسبات بن لادن و پاکستانی ها از یکسو و مناسبات امریکا و پاکستان از سوی دیگر اطلاع دارند به هیچ وجه مقدر نیست و آنرا نمایش مسخره و وحشتناکی میدانند.

برخی ها کوهستانی بودن و اثرات معجزه گر جنگ چریکی را دلیل ضعف امریکا و رمز بقای بن لادن و همپالگانش در افغانستان بر می شمارند. این تئوری درین جا هیچ مصداق درستی نمی تواند داشته باشد چون جنگ های چریکی که دشمن را بیچاره میکند، جنگ های انقلابی مستقل با پشتوانه و پایگاه های مخفی توده ئی است. در آن جنگ ها دشمن پایگاه های اصلی چریک را به دست خود نمیسازد و امکانات آنرا هم کمک نمیکند، در پهلوی رهبران آن جنگ های انقلابی، جواسیس ماهر و متخصص دشمن، اعم از کرنیل و جرنیل و غیره نشسته نیست و برای شان سیاست نمیسازد. آن جنگ های چریکی از پشتوانه توده های ملیونی مردم برخوردار است و به قول معروف چریک توده ئی در دریای بیکران توده ها چون ماهی شناور است و هر خانه و قریه ای برایش پایگاه و هر هموطنش مرجع اطلاعات است و . . .

بن لادن و ملا عمر از هیچکدام ازین ویژگی ها نه تنها برخوردار نیستند که در خیمان مزدوری اند که به اشاره و امکانات امپریالیسم خون هزاران انسان بیگناه را ریخته اند، عناصر فرسوده و وابسته ای اند که فقط تالازم باشد باقی میمانند و هم اکنون نیز همچنان که پیدا است روز مرگ شان فرا نرسیده است. امریکائی ها هنوز از آنها به عنوان مترسک بهره میگیرند. ورنه امریکائی ها صدام حسین و فرزندانش را که صد برابر بن لادن و طالبان توانمندی، امکانات دولتی و نفوذ اجتماعی داشتند، طی چند ماه توانستند از پایگاه های پنهان شان بدر آورند، فرزندان

را قصابی کنند و پدر را چون موش از سوراخ بیرون بکشند؛ ولی بن لادن بی وطن و بی ریشه در افغانستان را که همه سوراخ سنبه هایش را بلد بودند، نتوانستند بگیرند؟! !! این عجیب و عجیب‌تر از عجیب است. واقعیت اینست که امریکائی‌ها برای تطبیق سیاست‌های ملتاریستی و سلطه‌گرانه‌شان به “هیولای بن لادن” ضرورت دارند. و روزتا روز آنها بزرگتر میسازند تا با گرفتن نام آن جهانرا به وحشت بیندازند و خود را یگانه قدرت توانمند در رویا روئی با این هیولا معرفی کنند. و به جهان بفهمانند که مجبور است هرچه امریکا بخواهد بکند، والا “بن لادن” هستی را نیست میکند. آنچنانکه در مورد “خطر شوروی” چنین کردند، حتی مردم اروپا را معتقد کرده بودند، که “خطر سرخ” از “ایدز” بدتر است. از همین ترس بود که اروپائی‌ها دهها سال دنباله روی امریکا را کردند و به میلیاردها دلار برایش جزیه میدادند که در برابر “خطر سرخ” از آنها حمایت کند. هکذا به نقاط دیگر جهان با ایجاد و اومه از “خطر سرخ” امریکا میلیاردها دلار اسلحه فروخت و برهستی مردم آن دست بُرد زد.

حال که این خطر یعنی خطر شوروی به بازوی مردم افغانستان مرفوع شده، با گرم کردن خطر بن لادن است که بازار فروش اسلحه و تسلط بر دیگران را نیز میتوان گرم نگهداشت، حضور امریکا را با ساختن پایگاه‌های نظامی در اکثر نقاط جهان توجیه کرد و میلیاردها دلار از عرصه‌های مختلف نظامی و اقتصادی به جیب سرمایه‌های امریکا ریخت؛ ولی اگر بن لادن نباشد باز يك وقفه در غارت و تصرف جهان به وجود می‌آید، تا امریکا خطر دیگری ایجاد کند. پس فعلا باید بازار بن لادن گرم باشد تا امریکا سود بیشتری ببرد. همه شاهدیم که با اشغال افغانستان شاه‌رگ منطقه به دست امریکائی‌ها افتاد. دهها پایگاه نظامی در آسیای مرکزی، تصرف بازار اقتصادی، دسترسی به منابع نفتی، کنترل حریفان احتمالی مثل روسیه، ایران و... اینها همه امتیازات اشغال افغانستان برای امریکا است. کسی که الفبای مسایل سیاسی را بداند میتواند آنرا بفهمد و کسی که حد اقل بصیرت اجتماعی را داشته باشد میتواند آنرا بداند.

ادامه دارد